

شناخت حوادث ۲۰۱۱ خاورمیانه در قالب مبانی مفهومی - نظری

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۶/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۸/۱۸

امیرمحمد حاجی یوسفی*

فاطمه شهریار**

چکیده

حوادث اخیر در خاورمیانه و شمال آفریقا که از زمستان ۱۳۸۹ آغاز و ادامه دارد، منجر به سقوط سه دولت در تونس، مصر و لیبی و همچنین بی‌ثباتی در کشورهای چون بحرین، یمن، سوریه، اردن، عربستان سعودی و کویت گردیده است. در پی این تحولات، مشخص شد نظریه‌ها و مفاهیم علم سیاست نتوانستند این حوادث را پیش‌بینی نمایند و نظریه‌پردازان درباره ماهیت، علل و پیامدهای آن دچار نوعی سردرگمی هستند. در این مقاله، تلاش می‌شود با استفاده از مفاهیم و نظریه‌های علوم سیاسی، شناخت مناسبی از این تحولات به دست داده شود.

کلیدواژه‌ها: حوادث ۲۰۱۱ خاورمیانه، ماهیت، علت/دلیل، مفاهیم و نظریه‌ها، علوم سیاسی، دگرگونی خشونت/مسالمت‌آمیز

* دانشیار علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال پانزدهم • شماره اول • بهار ۱۳۹۱ • شماره مسلسل ۵۵

مقدمه

تحولات کشورهای عربی با خودسوزی جوان تحصیلکرده دست‌فروش تونس در روز جمعه ۱۷ دسامبر ۲۰۱۰، (۲۰ آذر ۱۳۸۹) آغاز گردید و به اعتراض‌های گسترده تبدیل شد که به سقوط رژیم بن‌علی در تونس در ۱۴ ژانویه ۲۰۱۱ (۲۵ دیماه ۱۳۸۹) انجامید. اقدام این جوان و در پی آن، تظاهرات مردم تونس، به سرعت به دیگر کشورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا سرایت کرد. سه روز بعد از سقوط رژیم بن‌علی در تونس، یک معترض مصری نیز خود را آتش زد. اعتراض‌ها به کشور مصر کشید و مردم در تظاهرات ضد حکومتی شرکت کرده و خواهان کناره‌گیری حسنی مبارک شدند. در مصر، ارتش اعلام بی‌طرفی کرده و مردم نیز ارتش را برادر خود خطاب کردند. سرانجام پس از مقاومت مردم در روز ۱۱ فوریه ۲۰۱۱ (۲۲ بهمن ۱۳۸۹)، رژیم حسنی مبارک نیز سقوط کرد.

در لیبی، قذافی به سرکوب مسلحانه مردم پرداخت. بنابراین، وضعیت در لیبی بسیار پیچیده شد و به رویارویی مسلحانه مردم و نیروهای قذافی انجامید. به همین دلیل، در روز ۲۷ ژوئن ۲۰۱۱ (۷ تیر ۱۳۹۰)، شورای امنیت سازمان ملل دستور بازداشت قذافی را صادر کرد و صحنه اعتراض‌ها با دخالت نیروهای ناتو به جنگ داخلی تبدیل شد. شدت تلفات و خسارات در لیبی بسیار بالا بود و دیکتاتور حاضر به تسلیم شدن نبود، اما بالاخره مخالفان توانستند در ۲۳ اوت ۲۰۱۱، حکومت قذافی را سرنگون نمایند.

در پی گسترش اعتراض‌های ضد دولتی مردم یمن از سوم فوریه ۲۰۱۱، انقلابیون موفق شدند کنترل دو شهر مهم در شمال و شرق این کشور را در اختیار بگیرند. در صنعا، پایتخت یمن، هزاران تظاهرکننده با دست زدن به اعتراض‌های خیابانی خواستار برکناری علی عبدالله صالح، رئیس‌جمهوری این کشور شدند. علی عبدالله صالح که از سه دهه پیش به این طرف قدرت را در یمن در دست داشت، حاضر به کناره‌گیری از قدرت نبود و مقاومت وی باعث شد یمن صحنه درگیری‌های خونین شود.

بحرین نیز یکی دیگر از کشورهایی است که موج ناآرامی‌ها به آن سرایت کرده است. قیام مردم این کشور از ۱۴ فوریه ۲۰۱۱ (۲۶ بهمن ۱۳۸۹)، آغاز شد و همچنان ادامه دارد. این کشور دارای اکثریت شیعه و اقلیت سنی حاکم است. اکثریت ۷۰ درصدی شیعیان این کشور،

تقریباً هیچ حضوری در نهادهای پادشاهی و مدیریتی یا تجارت کلان بحرین نداشتند. مردم این کشور در راستای رسیدن به مطالبات مشروع خود دست به تظاهرات گسترده زدند که با سرکوب شدید نیروهای دولتی مواجه شد. در ۱۴ مارس ۲۰۱۱، دو هزار سرباز شامل ۱۲۰۰ سرباز سعودی که با تانک پشتیبانی می‌شدند و همچنین، ۸۰۰ سرباز امارات متحده عربی، به دعوت پادشاه بحرین برای سرکوب تظاهرکنندگان به این کشور وارد شدند. تظاهرات مسالمت‌آمیز مردم بحرین از یک سو و سرکوب شدید آن از سوی دولت، همچنان ادامه دارد.

سوریه نیز از موج تحولات کشورهای خاورمیانه بی‌نصیب نماند و اعتراض‌های ضد حکومتی به آنجا نیز سرایت یافت. اعتراض‌ها در سوریه که از ۱۵ مارس ۲۰۱۱ آغاز شد، تفاوت اساسی با ناآرامی‌های دیگر کشورهای عربی دارد. ناآرامی‌های سوریه از ابتدا مورد حمایت علنی کشورهای عربی و دولت‌های غربی قرار گرفت.

اعتراض‌ها به کشورهای عربستان سعودی (از ۲۱ ژانویه ۲۰۱۱)، اردن (از ۱۴ ژانویه ۲۰۱۱) و کویت (از ۱۸ فوریه ۲۰۱۱) نیز کشیده شد و مردم در این کشورها با شرکت در تظاهرات، خواستار اصلاحات اساسی در کشور و کاهش اختیارات حاکمان شدند. در عربستان، اعتراض‌های پراکنده‌ای صورت گرفت که با سرکوب شدید حکومت روبه‌رو شد. حکومت آل سعود اعلام کرد با هر گونه اعتراضی برخورد خواهد شد. فعالیت سیاسی و فرهنگی و حتی انتقاد از پادشاه و مقامات سعودی، جرم محسوب می‌شود و غیر از دستگیری و زندان طولانی‌مدت، مجازات اعدام را نیز در پی خواهد داشت. در عین حال، این حوادث به گستردگی آنچه در دیگر کشورهاست، نمی‌باشد.

در اردن نیز تفاوت عمده با دیگر کشورها این است که دولت به سرکوب نپرداخت و اعتراض‌ها به صورت مسالمت‌آمیز برگزار شد. از طرف دیگر، سطح مطالبات وارد حوزه دربار و اصل تغییر نظام حکومتی نشده و بیشتر مطالبات شامل اصلاحات سیاسی و اقتصادی می‌باشد.

کویت آخرین کشوری بود که دستخوش تحولات خاورمیانه شد. با بالاگرفتن تظاهرات در کویت، امیر این کشور دستور انحلال دولت را صادر کرد و پس از آن، فرد جدیدی مأمور تشکیل کابینه شد. این اقدام اگرچه در واکنش به این اعتراض‌ها صورت پذیرفت، اما در عمل، نه تنها فایده‌ای برای سلفی‌ها نداشت، بلکه امیر کویت دستور داد با حمله‌کنندگان به پارلمان

برخورد قانونی شود. این نوع از انحلال قبلاً نیز در کویت اتفاق افتاده بود. این کشور با اعتراض دو گروه روبه‌روست: ۱. گروه‌های سلفی ۲. گروه‌های غیر سلفی. به نظر می‌رسد گروه‌های سلفی درصدد به دست گرفتن قدرت سیاسی در کشور هستند، اما گروه‌های غیر سلفی بیشتر خواهان اصلاحات می‌باشند.

با بررسی و مطالعه تحولات کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، موضوعی که ذهن هر محقق را به خود جلب می‌کند، این است که این تحولات اولاً چه ماهیتی دارد و ثانیاً علت این تحولات چیست؟ در یک سال گذشته، صاحب‌نظران، در مقالات متعددی به تجزیه و تحلیل انقلاب‌های خاورمیانه پرداخته‌اند.

جک گلدستون نظریه‌پرداز معروف انقلاب، ضمن اینکه این تحولات را انقلاب می‌نامد، به بررسی ویژگی‌های مشترک آنها می‌پردازد (Goldstone, 2011). از نظر گلدستون، وجه تمایز انقلاب‌های ۲۰۱۱ با انقلاب عربی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی، این است که این انقلاب‌ها در پی واژگون کردن حکومت سلطنتی سستی بوده و به جنگ با دیکتاتوری پادشاهی برخاسته‌اند. وی به بررسی رژیم‌های منطقه پرداخته و ویژگی‌های هر یک را بیان می‌دارد. سپس، به عوامل به وجود آورنده این انقلاب‌ها اشاره کرده و شرایط موفقیت انقلاب را بررسی می‌کند. گلدستون بر این باور است که مهم‌ترین دلایل وقوع انقلاب در کشورهای عربی عبارتند از الف) فساد حکومت‌ها و تمرکز ثروت در دست خاندان حاکم، ب) فقر گسترده مردم در کنار ثروت انبوه حکام، ج) نرخ بالای بیکاری و د) عدم حمایت نیروهای نظامی از حکومت.

مقاله دیگر، نوشته لیزا آندرسون با عنوان «افسون‌زدایی از بهار عربی: تجزیه و تحلیل تفاوت‌های تونس، مصر و لیبی»، به بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های تحولات در سه کشور تونس، مصر و لیبی می‌پردازد (Anderson, 2011). آندرسون تصریح می‌کند که اگرچه هر سه کشور با آشوب و اعتراض روبه‌رو هستند و در شرایط یکسانی، از این جهت قرار دارند، اما با چالش‌های متفاوتی روبه‌رو می‌باشند، همان‌طور که شاهد تفاوت‌هایی در پیامدهای این اتفاقات بوده‌ایم. وی وضعیت لیبی را از دو کشور دیگر بحرانی‌تر ارزیابی کرده و اذعان می‌دارد هر چند تونس و مصر با مسئله دمکراسی‌سازی مواجهند، اما چالش اصلی لیبی، دولت‌سازی است.

«آیا نفت بهار عربی را تحت الشعاع قرار خواهد داد (خفه خواهد کرد)؟ دموکراسی و بلای منابع»، به نوشته مایکل راس، مقاله دیگری است که به بررسی تحولات کشورهای عربی پرداخته است (Ross, 2011). راس در این مقاله به ارتباط مستقیم بین نفت و دیکتاتوری اشاره می‌کند. ادعای اصلی راس این است که بهار عربی به دموکراسی منتهی نخواهد شد. وی سه دلیل اصلی را برای ادعای خود بیان می‌دارد: الف) درآمدهای نفتی باعث سکوت شهروندان می‌شود، چون دولت با پرداخت پول به مردم حمایت آنها را خریداری می‌کند، ب) فرمان‌روایانی که بودجه خود را از صنعت نفت به دست می‌آورند، در امور مالی کشور به راحتی می‌توانند مخفیانه عمل کنند که این به فساد بیشتر می‌انجامد و ج) فرمان‌روایان با ثروت نفتی، به راحتی وفاداری نیروهای نظامی را می‌خرند.

دیوید سورنسون در مقاله‌ای با عنوان «تحولات در جهان عرب: بهار یا خزان؟»، دلایل تحولات عربی و پیامدهای آن را برای جهان عرب و ایالات متحده آمریکا بررسی می‌کند. سورنسون شرایط مورد نیاز برای دموکراسی را شرح داده و موانع دموکراتیزاسیون کشورهای عربی را مورد بررسی قرار می‌دهد و رسیدن به دموکراسی را بسیار زمان‌بر می‌داند. وی شرایط اقتصادی جامعه را در روند دموکراسی بسیار تأثیرگذار می‌داند و از نقش مهم نظامیان و اسلام‌گرایان سخن به میان می‌آورد (Sorenson, 2011).

«واکنش‌های آمریکا و اروپا به بهار عرب: ایده بزرگ چیست؟»، به تألیف یوری دادوش و میشل دون، مقاله دیگری است که به بررسی تحولات جهان عرب و واکنش‌های ابرقدرت‌ها پرداخته است (Dadush & Dunne, 2011). آنها از منظر اقتصادی به تحلیل وقایع پرداخته و راهکارهای اقتصادی را حل‌کننده بحران می‌دانند و معتقدند از راه اقتصادی می‌شود به دموکراسی رسید. به نظر نگارندگان، تجارت آزاد می‌تواند ایده بزرگ برای خاورمیانه دموکراتیک و صلح‌آمیز باشد و وظیفه کشورهای اروپایی و آمریکا، افزایش توافقات تجاری با کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا است.

مقاله «شورش‌های خاورمیانه: کاهش نفوذ خاورمیانه‌ای واشنگتن»، نوشته لی اسمیت، به بررسی تفاوت‌های موجود بین کشورهای خاورمیانه و رهبران آن و همچنین، نوع و شکل تحولات پرداخته است. اسمیت نام‌گذاری تحولات را به بهار عربی، نام‌گذاری مناسبی نمی‌داند. وی به تحلیل سخنرانی اوباما در قاهره پرداخته و به رویکرد و سیاست جدید آمریکا

در برخورد با منطقه اشاره کرده و خاطر نشان می‌کند که بزرگترین مشکل سیاست‌های استراتژیک آمریکا، دولت جمهوری اسلامی ایران است (Smith, 2011).

ریچارد هاس رئیس شورای روابط خارجی آمریکا در نوشته خود با عنوان «چگونه دومین بیداری عربی را تعبیر کنیم؟»، این تحولات را دومین بیداری عربی نامیده است. از دید او، اولین بیداری عربی حدود ۷۵ سال قبل بر ضد اروپایی‌ها و تحت تأثیر ناسیونالیسم عربی اتفاق افتاد. هاس مدعی است دومین بیداری عربی نه بر ضد آمریکا و اسرائیل، بلکه پدیده خانگی و داخلی بر ضد رهبران غیرپاسخ‌گو و سرکوبگر می‌باشد (Haass, 2011).

آتول آنجا، در مقاله خود به موضوع اعتراض‌های غرب آسیا پرداخته و به شباهت‌های این اعتراض‌ها اشاره دارد (Aneja, 2011). وی مدعی است تحولات دنیای عرب سه ویژگی مشترک دارد که عبارتند از الف) این تحولات به رهبری جوانان اتفاق افتاد، ب) از لحاظ روش و تاکتیک عمدتاً صلح‌آمیز بود، و ج) از لحاظ تقاضا به دنبال دموکراسی، قانون‌گرایی، دسترسی به حقوق شهروندی و احترام به حقوق بشر می‌باشد.

از مقالات فارسی نگاشته‌شده، می‌توان به مقاله حسین دهشیار با عنوان «بهار عرب: شورش بر مدرنیته وارداتی»، اشاره کرد (دهشیار، ۱۳۹۰). دهشیار با اتخاذ رویکرد تاریخی سعی در تحلیل وقایع جهان عرب می‌نماید و چنین نتیجه‌گیری می‌کند که ناتوانی دولت‌های عربی در ایجاد محیط انسانی برای زیست توده‌ها در دوره‌های مختلف تاریخی، وابستگی سنگین آنها به قدرت‌های غربی، نقش کارساز کشورهای بزرگ در سمت و سو دادن به سیاست‌های رهبران عرب، دامنه‌دار بودن فقر اقتصادی، شکاف‌های روزافزون طبقاتی و گسترش زیانبار فرهنگ غربی، از جمله عوامل حضور مردم در صحنه است.

مقاله‌ای تحت عنوان «نقش شبکه‌های اجتماعی در انقلاب تونس»، به تألیف علی اصغر کیا و عبدالصمد محمودی، به اهمیت نقش شبکه‌های اجتماعی در شکل دادن به اعتراض‌ها و رساندن آن به فرمان‌روایان و افکار عمومی جهان پرداخته است (کیا و محمودی، ۱۳۹۰). نگارندگان بر جنبه سلبی این شبکه‌ها تأکید دارند و معتقدند این شبکه‌ها قادر به نهادسازی نیستند. آنها مهمترین عامل سرنگونی رژیم بن علی در تونس را فضای بسته و سانسورهای اعمال‌شده بر رسانه‌های اصلی آن کشور می‌دانند. در واقع، جوانان احساس بودن را که در سایه استبداد رنگ باخته بود، در فضای سایبر به خود برگرداندند و چه بسا همین مایه دلگرمی و سرازیر شدن به خیابان‌ها گردید.

همان‌گونه که از بررسی این ادبیات بر می‌آید، اکثر آنها به بررسی مفهومی و نظری این حوادث نپرداخته و یا اگر هم اشاره‌ای کرده‌اند، به صورت جامع این کار را انجام نداده‌اند. به نظر می‌رسد جای این کار خالی است که با استفاده از مفاهیم و نظریه‌های علوم سیاسی، به ماهیت و علل این حوادث پرداخته شود، کاری که این مقاله قصد انجام آن را دارد.

الف. مباحث مفهومی و نظری

آنچه در یک سال گذشته در خاورمیانه روی داده، از جنس تحول و دگرگونی^۱ است، اما در خصوص اینکه چه نوع دگرگونی‌ای است، اجماعی میان پژوهش‌گران خاورمیانه دیده نمی‌شود. دگرگونی را می‌توان به دو بخش خشونت‌آمیز و غیر خشونت‌آمیز تقسیم نمود و در دو بخش به تعاریف مختلف از مفاهیم متعدد که ناظر بر دگرگونی است، از یک سو و علل دگرگونی بر اساس ادبیات علوم سیاسی از سوی دیگر، پرداخت.

۱. دگرگونی خشونت‌آمیز

دگرگونی خشونت‌آمیز شامل انقلاب، آشوب/ شورش/ قیام، کودتا، جنگ/ مداخله خارجی و جنگ داخلی است.

۱-۱. انقلاب

مفهوم انقلاب مانند بسیاری از دیگر پدیده‌های اجتماعی، دارای تعریف واحد و متفق میان همه نیست. شاید به تعداد اندیشمندانی که درباره آن به بحث پرداخته‌اند، از انقلاب تعریف ارائه شده است. کلمه انقلاب در پهنه علوم انسانی و اجتماعی، به دو معنا مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ یکی به معنای تحول سریع، شدید و بنیادین که بر اثر طغیان عموم مردم در اوضاع و احوال سیاسی جامعه روی می‌دهد و در نتیجه یک نظام سیاسی، حقوقی و اقتصادی جای خود را به نظام دیگری می‌دهد و دیگری، به معنای تحول شدید و ریشه‌ای و غیرسیاسی که به

1. change

آرامی و بدون خشونت صورت می‌گیرد مانند انقلاب علمی، صنعتی و فرهنگی. وجه مشترک دو معنای لفظ انقلاب، همان تحول شدید، اساسی و کلی است (گیدنز، ۱۳۸۶: ۶۶۰).

یکی از معروف‌ترین این تعاریف از آن ساموئل هانتینگتون است. به نظر او «انقلاب دگرگونی سریع، بنیادین و خشونت‌آمیز داخلی در ارزش‌ها، اسطوره‌های مسلط جامعه، نهادهای سیاسی، ساختار اجتماعی، رهبری، فعالیت‌های حکومتی و سیاست‌های آن است». تعریف جامعی که بتوان از انقلاب ارائه نمود، عبارت است از «انقلاب به آن پدیده اجتماعی گفته می‌شود که منجر به تغییر و تحول بنیادین و اساسی در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و ایدئولوژیکی یک جامعه با مشارکت مردم همراه با خشونت گردد» (آرنت، ۱۳۶۱: ۳۷). بنا به گفته استانفورد کوهن، انقلاب دارای شش ویژگی است: ۱. تغییر در ارزش‌ها یا اسطوره‌های اجتماعی ۲. تغییر ساختار اجتماعی ۳. تغییر نهادها ۴. تغییر در گروه حاکم ۵. انتقال غیر قانونی قدرت ۶. خشونت (کوهن، ۱۳۸۱: ۶۵-۳۵).

۲-۱. آشوب، شورش و قیام^۱

آشوب عبارت از خشونت سیاسی نسبتاً سازمان‌یافته و خودانگیخته، همراه با مشارکت مردمی قابل ملاحظه، شامل اعتصاب‌های سیاسی خشونت‌بار، شورش‌ها، درگیری‌های سیاسی و شورش‌های محلی است (گیدنز، ۱۳۸۶: ۱۰۲۳). شورش به معنی مبارزه با اقتدار سیاسی موجود است، اما هدف آن صرفاً تعویض اشخاصی است که در رأس امورند، نه دگرگونی خود ساختار سیاسی (گیدنز، ۱۳۸۶: ۱۰۱۳). گستره محدود، بی‌نظمی، ناهماهنگی و فقدان رهبری یا رهبری پراکنده اعتراض‌ها، از دیگر خصوصیات شورش است. این واژه و واژگان مشابهی مانند «طغیان»، «اغتشاش» و «قیام»، حرکتی مقطعی یا واکنشی با ماهیت و دامنه‌های متفاوت است که گاه مقدمه حرکت انقلابی قرار می‌گیرد و در بسیاری مواقع، از همراهی مردم، ایدئولوژی جدید جایگزین و برنامه‌ای برای تغییر نهادهای سیاسی و اجتماعی برخوردار نیستند. بسیاری از شورش‌ها در مدتی کوتاه سرکوب می‌شوند و فرومی‌نشینند (بشیریه، ۱۳۸۲: ۲۰۴). اگر شورش در راستای انقلاب

باشد، دارای رهبر خواهد بود که در این صورت، شورش مقدمه حرکت انقلابی قرار می‌گیرد (Paul Zagorski, 2009: 40). قیام، شورشی اجتماعی و اعتراض خشونت‌آمیز اقشاری از جامعه نسبت به وضعیت موجود است. این اعتراض‌ها معمولاً فاقد جنبه ملی است و طرحی برای آینده ندارد. شورشی‌ها و قیام‌کننده‌ها تنها می‌خواهند کاستی‌ها، مشکلات و عوامل آن را از میان بردارند. از این رو، در غالب موارد در شکل تقاضا برای رعایت قانون اساسی و اعاده امتیازات گروه‌های اجتماعی خاص ظاهر می‌گردد (علی بابایی، ۱۳۶۹: ۶۲).

۳-۱. کودتا

دخالست مستقیم ارتش در سیاست که طی آن قدرت سیاسی به زور به دست نظامیان می‌افتد را کودتا می‌نامند (اسمیت، ۱۳۸۴: فصل دهم). هانتینگتون کودتا را به چهار قسم کودتای حکومتی و/یا حفاظتی، کودتای وتو، کودتای وتوی پیش‌گیری‌کننده و کودتای اصلاح‌کننده تقسیم نموده است. در کودتای حفاظتی، نقش ارتش حفاظت و نگهداری از نظام سیاسی است. کودتای وتو زمانی اتفاق می‌افتد که در قدرت سیاسی نوعی جابه‌جایی اتفاق می‌افتد که نظامیان آن را تأیید نمی‌کنند. در کودتای وتوی پیش‌گیری‌کننده، ارتش برای جلوگیری از انتقال قدرت به دولت جدید انقلابی یا رادیکال، اقدام به کودتا می‌کند. بالاخره، کودتای اصلاح‌کننده زمانی است که ارتش می‌خواهد نظم اجتماعی موجود را تغییر داده و دولت و جامعه را بر مبنای ایدئولوژی جدیدی سازمان‌دهی کند (اسمیت، ۱۳۸۴: ۳۷۵-۳۷۳).

۴-۱. جنگ و دخالت خارجی^۱

جنگ به عنوان بخشی از طبیعت بشر شناخته می‌شود و در هریک از دوره‌های تاریخی استعمار، فراز و نشیب‌ها و رویکردهای مختلفی پیدا کرده است. جنگ حمله نظامی یک یا چند کشور به یک یا چند کشور دیگر با هدف تصرف جغرافیایی یا سرنگون ساختن حکومت سیاسی آن کشور است. در بسیاری از مواقع، جنگ هم باعث دگرگونی‌های اساسی در جامعه

شده است. مصداق تازه برای این بحث، حمله ناتو به خاک لیبی است که باعث سرنگونی حکومت قذافی و تغییر ساختارهای سیاسی در این کشور شد.

دخالت خارجی هنگامی تحقق می‌یابد که یک دولت یا عده‌ای از دولت‌ها یا سازمان‌های بین‌المللی با تحمیل اراده خود و به قصد حفظ یا تغییر دادن وضع موجود، در امور داخلی یا خارجی یک دولت مستقل و حاکم دیگر که با آن در حال جنگ نیستند، بدون رضایت آن دولت، به نحوی از انحاء دخالت کنند. این دخالت از راه‌های مختلفی انجام می‌شود. از نظر نای، دخالت خارجی در دو گروه سخت و نرم قرار می‌گیرد و شامل گونه‌های مختلفی می‌شود. دخالت نرم شامل شکل دادن به تصورات و اندیشه مردم و تغییر دادن فرهنگ‌هاست و از طریق ترغیب مردم صورت می‌گیرد اما شکل سخت دخالت شامل تحریم‌ها، فعالیت‌های نظامی و تهدیدات است (Coyne and Mathers, 2009).

۵-۱. جنگ داخلی

جنگ داخلی از جهاتی به کودتا و شورش شباهت دارد، اما ابعاد و گستره عوامل آن وسیع‌تر از کودتاست و از نظر سازمان‌دهی جریان اعتراض‌ها و مبارزه و گستردگی اهداف مورد نظر نیز در مرتبه بالاتری از شورش قرار می‌گیرد. مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت میان طرف‌های درگیر در یک کشور، «جنگ داخلی» نام دارد که به سبب طغیان بخشی از قدرت علیه بخش دیگر یا درخواست تجزیه ارضی، خودمختاری و استقلال توسط گروهی از ساکنان کشور تحقق می‌یابد. جنگ داخلی اسپانیا بین نیروهای هوادار ژنرال فرانکو و دست‌چپی‌ها که به پیروزی فرانکو، در سال‌های پیش از نبرد دوم جهانی انجامید، جنگ داخلی لبنان (۱۹۹۱ - ۱۹۷۵)، نبرد میان تامیلی‌ها و سینهالی‌ها در سریلانکا و درگیری‌های افغانستان، در شمار جنگ‌های داخلی مشهور معاصر جای دارند (فراتی، ۱۳۷۶: ۵۶).

از ویژگی‌های جنگ داخلی از نظر گاستون بوتول می‌توان به این موارد اشاره کرد: ۱. تلفات سنگین و خسارات بی‌شمار داخلی، ۲. طولانی بودن این نوع جنگ‌ها، ۳. تخریب روحیه ملی و معنوی افراد جامعه. وقتی گروه‌های متخاصم داخلی به دلایل سیاسی، نژادی، مذهبی یا قومی با یکدیگر وارد کارزار می‌گردند، حتی اگر این جنگ‌ها کوتاه‌مدت باشد و کاملاً به صلح

شرافت‌مندان و عادلانه منتهی گردد، باز هم آثار منفی مادی و انسانی که بر یکدیگر وارد آورده‌اند و همچنین، آثار مخرب تبلیغات روانی علیه یکدیگر که در فرهنگ و تاریخ آنها وارد شده است، به سادگی قابل زدودن نیست و ممکن است پس از گذشت سالیان دراز، بار دیگر این خصومت و خون‌خواهی بروز نماید (بوتول، ۱۳۶۸: ۳۲).

۲. دگرگونی غیرخشونت‌آمیز

دگرگونی غیرخشونت‌آمیز شامل اصلاح، اعتراض، جنبش اجتماعی و جنگ نرم می‌شود.

۲-۱. اصلاح

کوشش برای تغییر محتاطانه در ساخت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه در عین اجتناب از خشونت را اصلاحات می‌نامند. اصلاحات با انقلاب تفاوت‌های مهمی دارد. از جمله آنکه در انقلاب، نارضایتی عمومی و فراگیر از وضعیت موجود جامعه و نوسازی از اصلاح و بهبود امور و شرایط وجود دارد اما در اصلاحات اجتماعی، نارضایتی در حد اعتراض به برخی از اشتباهات و کمبودهای موجود است. در اصلاحات، برخلاف انقلاب، جریان اعتراض و انتقاد مخالفان برنامه‌های اصلاحی، آزاد است و نمود و بروزی آشکار دارد. در انقلاب، مبارزات اجتماعی با خشونت و کوبندگی همراه است، اما در اصلاحات، مبارزه اغلب بدون خشونت است و هر گونه رویارویی به صورت مناظره و نقدهای متقابل صورت می‌پذیرد. انقلاب پدیده‌ای مقطعی است. اصلاحات پدیده تدریجی و مداوم است (روشه، ۱۳۷۴: ۲۶). رابطه اصلاحات و انقلاب برای همه گروه‌هایی که در فراگرد دگرگونی سیاسی درگیرند، اهمیت تعیین‌کننده‌ای دارد. اصلاح‌طلب معتقد است اصلاحات جانشین انقلاب است و برای همین می‌کوشد از راه‌های مسالمت‌آمیز به برابری اجتماعی و اقتصادی بیشتر دست یابد. وابستگی اصلاحات و انقلاب به قدرت متمرکز، غالباً زمینه‌ساز مسابقه چشم‌گیر میان این دو می‌شود. در این شرایط، تأثیر اصلاحات بر احتمال انقلاب، به ماهیت اصلاحات، ترکیب انقلابیون و زمان وقوع اصلاحات بستگی دارد (هانینگتون، ۱۳۸۲: ۵۲۶).

۲-۲. اعتراض

اعتراض، بیان مخالفت توسط کلمات یا توسط اعمال، وقایع، سیاست‌ها یا شرایط خاص است. اعتراض‌ها یا تظاهرات می‌تواند در برگیرنده اشکال مختلف، از اظهار نظر فردی تا تظاهرات توده‌ای باشد. همچنین، اعتراض می‌تواند به عنوان بخشی از مبارزات انتخاباتی نظام‌مند و صلح‌آمیز برای رسیدن به هدف خاص، شامل استفاده از فشار و یا ترغیب باشد. این مسئله فراتر از اعتراض صرف، ممکن است به عنوان مقاومت مدنی یا مقاومت غیرخشونت‌آمیز شناخته شود (گیدنز، ۱۳۸۶: ۱۰۲۳).

۲-۳. جنبش اجتماعی^۱

جنبش آن بخش از حرکات جمعی است که متفاوت از رفتارهای طبیعی، بوروکراسی و شورش‌ها در جامعه ایجاد می‌شود و دارای شرایط خاصی است تا بتوان نام جنبش را بر آن نهاد:

یک. جنبش اجتماعی آن دسته از کنش‌های جمعی است که حول یک نارضایتی جدی و عمومی شکل می‌گیرد که در ادبیات جامعه‌شناسی، با تعابیر مختلفی بیان می‌شود. این کنش جمعی زمانی شکل می‌گیرد که در جامعه تضاد یا شکاف یا معضل وجود دارد.

دو. برای تحقق جنبش، نارضایتی به تنهایی کافی نیست. یکی از ویژگی‌های مهم در ایجاد جنبش، وجود گفتمان است. باید روی این نارضایتی بحث شود، نسبت به تبعیض علت‌یابی شود، وضعیت مطلوب و چگونگی رسیدن به آن نیز مورد بحث قرار گیرد و در یک کلام، وجود گفتمان حول محور نارضایتی، نقش محوری در ایجاد جنبش اجتماعی دارد.

سه. نکته لازم دیگر در جنبش اجتماعی، مسئله سازمان‌دهی، انسجام و رهبری است که بدون آنها نیز، جنبش اجتماعی قابل تصور نیست.

چهار. هر جنبش فراتر از اینها به فضای سیاسی برای عمل نیازمند است. تا وقتی سرکوب وجود داشته باشد و دولت اجازه فعالیت به جنبش ندهد، جنبش توان عرض اندام

ندارد. بنابراین، دولت باید دموکراتیک باشد و اجازه اعتراض بدهد، یا در شرایطی باشد که امکان سرکوب نداشته باشد (تیلی، ۱۳۸۹: ۸۴).

۴-۲. جنگ نرم^۱

صورت دیگر ایجاد تغییر در ساختار سیاسی و فرهنگی حکومت‌ها و ملت‌ها، نوع نوینی از جنگ است که در اصطلاح، جنگ نرم خوانده می‌شود. جنگی که در آن بر خلاف جنگ سخت، سخن از حربه‌های نظامی و برخوردهای خونین و خشونت‌آمیز نیست، بلکه جنگ وجهه، تعریف و نمودی نرم‌افزاری دارد؛ گرچه در غایات و اهداف با جنگ سخت و نظامی مشترک است. جنگ نرم نزاعی است که به جای تصرف نظامی سرزمین دشمن، حکومت مستقیم بر آن یا تصرف سیاسی حکومت به طور غیر مستقیم و از طریق حکومتی دست‌نشانده، می‌توان مردم آن کشور را تسخیر کرد و بر آنها حکومت کرد. راه تسخیر مردم به گونه‌ای است که خود آنان خواسته‌های دشمن را محقق می‌سازند و آن تصرف قلب‌ها و سیادت بردهن‌هاست. در جنگ نرم، قاعده این است که قلب و مغز افراد تسخیر شود و کسانی که قلب و ذهنشان تسخیر شد، در راستای اهداف دشمن خود عمل می‌کنند. رضایت افراد از چیزی موجب زمینه‌سازی تصرف قلب آنها می‌شود و اگر نسبت به مسئله‌ای قانع شدند، زمینه سیادت بر ذهن آنها فراهم شده است. در جنگ نرم، مهم‌ترین سلاح برای تغییر نگرش و باورهای افراد و جامعه، رسانه‌ها هستند.

۳. نظریه‌های دگرگونی

گونه‌های دگرگونی سیاسی که پیش از این بررسی کردیم، در مجموع بیانگر تلاش مردمان کشور برای ایجاد تغییر در نظام سیاسی خاص یا تغییر در ویژگی‌ها و رفتار آن است. در ادبیات علوم سیاسی، در چارچوب نظریه‌های انقلاب به بررسی این مفاهیم پرداخته شده است، هر چند همه آنها لزوماً در تعریف انقلاب قرار نمی‌گیرند. تفاوت‌های عمده‌ای بین نظریه‌های انقلاب در زمینه علل وقوع انقلاب‌ها و همچنین، رفتارهای خشونت‌آمیز وجود دارد.

در این مقاله، به بررسی نظریه‌های مختلف پیرامون بروز انقلاب و اعتراض‌ها پرداخته‌ایم و سعی شده تحولات کشورهای عربی به کمک آنها بررسی و تبیین شده و میزان انطباق هریک از تئوری‌های انقلاب با حوادث مذکور مشخص شود. در ادامه، به بررسی مختصر نظریه‌های مبارزه طبقاتی، رئالیسم سیاسی، همبستگی اجتماعی، کاریزما، فردگرایی، جامعه توده‌وار، توقعات فزاینده، کارکردگرایی جانسون و رفت و آمد نخبگان پرداخته و برخی فرضیه‌های محوری این نظریه‌ها را استخراج می‌نماییم تا در بخش بعد به آزمون آنها بپردازیم.

۱-۳. نظریه مبارزه طبقاتی

در مدل ساختاری مارکس، منافع طبقات در جامعه، سرچشمه منازعات به شمار می‌روند. مدل ساختاری مارکسیستی، انقلاب را از سازمان و عملکرد منافع اجتماعی و صف‌بندی‌های آنها استنتاج می‌کند و ملاحظات مربوط به قدرت سیاسی را پرتوی از ملاحظات مربوط به منافع اقتصادی می‌داند. پژوهش‌ها نشان می‌دهند عوامل اقتصادی مانند کمبودهای ناگهانی، بیکاری، افزایش قیمت‌ها و کاهش دست‌مزدها، با وقوع خشونت‌های سیاسی در موارد بسیار متفاوتی چون انقلاب فرانسه، انگلیس، آمریکا و ژاپن پیوند داشته است (بشیریه، ۱۳۸۷: ۱۰۴). فرضیه‌هایی که از این نظریه استنتاج می‌شود به این شکل است که اولاً، وجود طبقات مختلف اقتصادی باعث به وجود آمدن منازعات می‌شود. ثانیاً، افراد با آگاهی از منافع اقتصادی مشترک دست به رفتار جمعی در انقلاب‌ها می‌زنند. ثالثاً، هدف از انقلاب در این نظریه، دست‌یافتن به منافع اقتصادی طبقاتی است.

۲-۳. رئالیسم سیاسی و نظریه قدرت

تئوری‌های ساختاری و از آن جمله، تئوری ساختاری مارکس، علل درازمدت انقلاب را در نظر می‌گیرند، اما رئالیسم سیاسی بیشتر به عوامل کوتاه‌مدت نظر دارد. در این نظریه، قدرت سیاسی مسئله اصلی است و انقلاب در درجه اول، پدیده سیاسی به شمار می‌رود. قدرت سیاسی در زندگی اجتماعی، هم وسیله و هم هدف است و مبارزه برای نفس قدرت، مبارزه‌ای واقعی و معنی‌دار می‌باشد. از دیدگاه رئالیستی، ضعف سازمان سرکوب دولتی، زمینه را برای بسیج توده‌ای به وسیله گروه‌های مخالف فراهم می‌کند و جوهر انقلاب نیز همین است. نظریه

رنالیسم، دولت را نه به عنوان عرصه انفعالی وقوع کشمکشهای اجتماعی، بلکه مهم‌ترین عامل فعال در وضعیت انقلابی به شمار می‌آورد (بشیریه، ۱۳۸۷: ۶۵-۶۴). فرضیه‌هایی که در این نظریه وجود دارند، عبارتند از: ۱. ضعف سازمان سرکوب دولتی باعث وقوع انقلاب می‌شود، ۲. مبارزه انقلابی، مبارزه‌ای برای به دست آوردن قدرت سیاسی است.

۳-۳. نظریه همبستگی اجتماعی

بر اساس این سنت، عدم همبستگی اجتماعی، زمینه بسیج و رفتار جمعی را فراهم می‌آورد. سنت دورکهایمی، حداقل یکی از مهم‌ترین مسائل تئوری اجتماعی را عنوان کرده است. همچنین، مکتب فونکسیونالیست، در اساس، فرض را بر تعادل حوزه‌های گوناگون جامعه قرار می‌دهد و در نتیجه، عدم تعادل را زمینه مشکلات اجتماعی قلمداد می‌کند، در حالی که همه جوامع همواره در نوعی عدم تعادل بین اجزا و حوزه‌های گوناگون خود به سر می‌برند (بشیریه، ۱۳۸۷: ۶۹-۶۸). در این چارچوب، هانتینگتون معتقد است انقلاب تنها در جوامع در حال توسعه رخ می‌دهد که شاهد افزایش تقاضای مشارکت سیاسی و فاقد نهادهای سیاسی لازم هستند. در نتیجه، از نظر ایشان، افزایش مشارکت منهای توسعه نهادها، علت اصلی پیدایش وضعیت انقلابی است (بشیریه، ۱۳۸۷: ۵۵). فرضیه‌ای که باید در ذیل این نظریه مورد آزمون قرار بگیرد، این است که عدم تعادل بین تقاضای مشارکت سیاسی و نهادهای سیاسی موجود، باعث به وجود آمدن انقلاب می‌شود.

۳-۴. نظریه کاریزما

ماکس وبر معتقد است اقتدار کاریزمایی خارج از ساخت‌های مستقر و سلسله‌مراتب آمریت و ملاحظات عقلانیت قرار دارد و خود متضمن ابداع و انقلابی پیامبرگونه است. تحول اجتماعی در تاریخ، محصول فوران کاریزماست. از نظر وبر، منشاء جنبش کاریزمایی، پیدایش «خلاء معنایی» است که در نتیجه عدم کفایت سنت‌ها و نظام فکری مستقر برای تبیین تحولات نو ایجاد می‌شود (بشیریه، ۱۳۸۷: ۶۰-۵۹). بر اساس این نظریه، وجود کاریزما باعث به وجود آمدن انقلاب‌هاست. به عبارت دیگر، خلاء معنایی ناشی از عدم کفایت سنت‌ها و نظام فکری مستقر برای تبیین تحولات نو، علت اصلی به وجود آمدن جنبش کاریزمایی است.

۳-۵. نظریه فردگرایی روان‌شناختی

از این دیدگاه، شرایط پیدایش وضعیت انقلابی اساساً به وضعیت فرد یا تصور فرد از آن وضعیت مربوط می‌شود. موضوع مورد بررسی در اینجا نه منافع طبقات و گروه‌های اجتماعی و نه ساخت قدرت دولتی یا همبستگی اجتماعی، بلکه وضعیت عینی یا ذهنی فرد است. این دیدگاه از نظر فلسفی مبتنی بر مکتب اصالت فایده است که عمل فرد را عقلایی و در جهت دستیابی به شادی و فایده می‌داند (بشیریه، ۱۳۸۷: ۶۰). فرضیه اصلی این نظریه این است که انسان‌ها دارای خواست‌ها و نیازهای اساسی هستند و اگر این خواست‌ها و نیازها سرکوب شده یا ناکام بماند، به پیدایش احساس خشونت و پرخاش‌گری می‌انجامد. عنصر اصلی خشونت سیاسی و رفتار انقلابی، همین پرخاش‌گری است. در واقع، محرومیت‌ها و سرخوردگی‌های اقتصادی و اجتماعی افراد، مهم‌ترین عامل رفتار انقلابی آنان است.

۳-۶. نظریه جامعه توده‌وار

نظریه جامعه توده‌وار^۱ به وسیله هانا آرنت و ویلیام کورن هاوزر ارائه شده است. این نظریه از نظریه‌های کارکردگرایانه است. از نگاه نظریه‌پردازان کارکردگرا، ساختارهای معینی در جامعه موجب ثبات دایمی آن می‌شود و تا زمانی که این ساختارها و به اصطلاح، ترتیبات ساختاری خاصی بر جامعه حاکم است، مشکلی در جامعه به وجود نخواهد آمد. در عین حال، زمانی که این ترتیبات ساختاری جامعه از میان برود، احتمال بروز حادثه انقلاب از نوع توده‌ای در جامعه افزایش می‌یابد و در پی آن، احتمال تأسیس حکومت و رژیم توده‌ای افزایش می‌یابد. از مفاهیم اساسی این نظریه، «توده» است. آرنت «توده» را جمعیت بیشکلی می‌داند که از افراد جدا از هم تشکیل شده و فاقد هویت مشترک، احساس منافع و آگاهی‌های فردی است. به نظر او، آنچه موجب پیدایش جامعه توده‌ای می‌شود، فروریختگی مرزهای طبقاتی است. به همین دلیل، آرنت گاه به جای اصطلاح جامعه توده‌ای، از اصطلاح جامعه بی‌طبقه استفاده می‌کند (آرنت، ۱۳۶۶: ۴۲-۴۳). ویلیام کورن هاوزر، چنین جامعه‌ای را نظامی اجتماعی می‌داند که در آن گروه‌های

برجسته و نخبگان، به آسانی در معرض نفوذ توده‌ها قرار می‌گیرند و توده‌ها نیز مستعد بسیج به وسیله گروه‌های برجسته اجتماعی هستند. فرضیه‌های استخراج‌شده از این نظریه عبارتند از: ۱. گسستگی افراد از گروه‌ها و احزاب خود باعث به وجود آمدن جامعه توده‌ای و در پی آن، انقلاب توده‌ای می‌شود. ۲. گروه متشکلی از نخبگان در این جامعه شکل می‌گیرد که به جنبش مردمی شکل می‌دهد و آن را به سمت انقلاب سوق می‌دهد. ۳. حکومت مرجعیت و مشروعیت سیاسی خود را از دست داده و مردم حاضر به پذیرش حاکمیت آن نیستند.

۳-۷. نظریه توقعات فزاینده

الکسی دوتوکویل، اندیشمند فرانسوی، به بررسی انقلاب فرانسه پرداخته و اظهار می‌دارد افزایش سعادتمندی افراد باعث افزایش انتظارات آنان شد، به نحوی که حکومت قادر به پاسخ‌گویی به خواسته‌های مردم نبود و مردم هم حکومت را قدیمی و قرون وسطایی می‌دانستند (کوهن، ۱۳۸۱: ۲۰۰). در واقع، انقلاب‌ها در جوامعی رخ نمی‌دهند که از لحاظ اقتصادی دارای سیر قهقراپی باشند، بلکه در جوامعی پدید می‌آیند که از لحاظ اقتصادی رو به پیشرفت دارند (بریتون، ۱۳۷۰). به نظر توکویل، این چنین نیست که انقلاب‌ها همیشه زمانی رخ دهند که امور از بدبودن به سمت بدتر شدن برود، بلکه به عکس، غالباً مردمی که طی دوره‌ای طولانی، بدون هیچ اعتراضی حکومتی سرکوبگر و مستبد را تحمل کرده‌اند، زمانی که ناگهان احساس کنند حکومت از فشار خود کاسته است، به مخالفت و ضدیت با آن برمی‌خیزند. به تعبیر کوهن، معمولاً مخاطره‌آمیزترین لحظه هر حکومت لحظه‌ای است که آن حکومت در صدد اصلاح شیوه کار خود برآید. آن هنگام که پادشاهی پس از دوره‌ای طولانی از حکومت سرکوب‌گرانه، تصمیم به بهترکردن سرنوشت اتباع خود بگیرد، فقط کمال هنر سیاستمداری است که می‌تواند وی را قادر به حفظ تاج و تخت خود سازد (کوهن، ۱۳۸۱: ۲۰۰-۲۱۰). بنابراین، فرضیه‌های مطرح در این نظریه عبارتست از: ۱. وجود دوره‌ای از رفاه و رشد اقتصادی در جامعه باعث شکل‌گیری فزاینده انتظارات افراد می‌شود که این خود به انقلاب منجر می‌گردد، ۲. شکاف بین داشته و خواسته و عدم توان دولت در پاسخ به انتظارات فزاینده از عوامل به وجود آورنده انقلاب است، ۳. انقلاب زمانی به ثمر می‌نشیند که حکومت‌ها در صدد اصلاح خود باشند.

۸-۳. نظریه جانسون

چالمرز جانسون، یکی از نظریه‌پردازان شاخص رهیافت ساختاری-کارکردگرایانه پارسونزی است که به ارائه نظریه سیستمیک در باب انقلاب می‌پردازد. او با مبنا قرار دادن بحث تعادل اجتماعی، علت انقلاب در هر جامعه را به عنوان نظام یا سیستم، بروز «ناکارایی» و رشد آن تا مرز ناکارایی مرکب و چندجانبه در آن جامعه می‌داند. در صورت رسیدن ناکارایی در نظام به چنین سطحی و ترکیب آن با اصلاح‌ناپذیر بودن نخبگان حاکم که از تطبیق خود با شرایط جدید و انجام‌دادن اصلاحات برای همراهی روند تحول عاجزند، جامعه به سوی انقلاب خواهد رفت. خصوصاً اینکه، عوامل شتابزایی هم بدان افزوده شود و نقش جرقه در انبار باروت را ایفا نماید که در این حالت، انفجار انقلاب قطعی خواهد بود. تغییرات یا ریشه در داخل نظام دارند و یا خارج از آن نیرو گرفته‌اند. بدین گونه ما چهار نوع تغییر را مورد مطالعه قرار می‌دهیم: ۱- منابع تغییر ارزشی از خارج از نظام، ۲- منابع تغییر ارزشی در داخل نظام، ۳- منابع تغییر شرایط محیطی در خارج از نظام و ۴- منابع تغییر شرایط محیطی در داخل نظام (جانسون، ۱۳۶۳). بنابراین، می‌توان به این فرضیه‌ها اشاره کرد که: ۱. عدم تعادلی که به جهت تغییرات در خارج از نظام اتفاق افتاده، باعث بروز رفتارهای خشونت‌آمیز مردم می‌شود. ۲. ارزش‌های مردم در داخل کشور دچار تغییر شده و حکومت جوابگوی نیازهای جدید نمی‌باشد. ۳. از عوامل تغییر شرایط محیطی از داخل می‌توان به تغییرات جمعیتی، اقتصادی و اجتماعی اشاره کرد.

۹-۳. نظریه «رفت و آمد نخبگان» پاره‌تو

هر تحول و انقلاب، معلول پیکار و مبارزه میان نخبگان جدید و نخبگان قدیمی است که قدرت را در دست دارند و در این مبارزه، مردم فقط به عنوان نیروهایی گمنام، وظیفه دارند در رسیدن قدرت به نخبگان تمام تلاش خود را به کار بندند. پاره‌تو معتقد است این «رفت و آمد» و گردش نخبگان همواره ادامه دارد و درگیری‌ها برای به دست آوردن قدرت توسط نخبگان هیچ‌گاه پایان نمی‌پذیرد. پاره‌تو، با تمایزی که بین خواص و توده مردم برقرار کرده، به طور عمده قائل به این نظر است که سیاست، چیزی نیست جز آلت دست قرارگرفتن توده مردم به

وسیله خواص (بشیریه، ۱۳۷۴: ۷۹). بر اساس نظر پاره‌تو می‌توان فرضیه این نظریه را چنین عنوان کرد که گروه خاصی از نخبگان که از قدرت محروم هستند، عامل اصلی بسیج نیروهای مردمی بر ضد حاکمان می‌باشند.

ب. کاربست مفاهیم و نظریه‌ها: ماهیت و علل تحولات

در مورد ماهیت تحولات کشورهای عربی، صاحب‌نظران زیادی ابراز عقیده کرده‌اند. عده‌ای از آن به عنوان بیداری اسلامی یاد کرده‌اند، اما عده‌ای دیگر این تحولات را بهار عربی نامیده‌اند. ما در این مقاله جدا از این دو ادعا، با مطالعه و بررسی مفاهیم و نظریه‌های علوم سیاسی، در باب دگرگونی، به ویژه انقلاب، سعی داریم ماهیت این تحولات و علل آنها را بر اساس این مفاهیم و نظریه‌ها تحلیل کنیم.

با توجه به ویژگی‌های مفاهیم ذکر شده، تحولات کشورهای تونس و مصر را نمی‌توان قیام، شورش و یا آشوب نامید، چرا که این تحولات مبتنی بر اهدافی مشخص بوده و فراتر از اعتراض‌های شخصی و محلی، خواهان تغییر نهادهای سیاسی و اجتماعی بودند. این اعتراض‌ها، در واقع، آن‌قدر گسترده بوده که باعث سقوط دولت‌ها شد. بنابراین، بهترین مفهوم برای تحولات این دو کشور، مفهوم انقلاب می‌باشد. عده‌ای بر نبود عامل رهبری در این تحولات خرده گرفته و معتقدند نام‌گذاری انقلاب بر این تحولات درست نمی‌باشد. به نظر نگارندگان این مقاله، انقلاب در کشورهای تونس و مصر را می‌توان انقلابی دانست بدون رهبری مشخص که وسایل ارتباط جمعی، اینترنت و شبکه‌های اجتماعی توئیتر و فیس‌بوک، نقش اساسی را در هماهنگی خواست‌های معترضان به عهده داشته است. وضعیت لیبی در بین کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا منحصر به فرد است. انقلاب مردمی لیبی به سمت یک جنگ تمام‌عیار داخلی سوق پیدا کرد که در نهایت با دخالت نیروهای خارجی به ثمر نشست. تحولات در کشور یمن، هرچند برخی از ویژگی‌های جنبش اجتماعی از جمله نارضایتی عمومی یا بروز و ظهور اعتراض‌های خیابانی را در خود داشته، اما جنبش اجتماعی اصولاً در جوامع مدرن یا در حال گذار بروز و ظهور می‌یابد و درگیری‌های بارز قومی و قبیله‌ای را نمی‌توان مصداق جنبش اجتماعی دانست.

در پی این تحولات، دولت دست به اصلاحاتی زده است. بنابراین، ماهیت کلی تحولات را می‌توان در قالب اعتراض‌های مسالمت‌آمیز که ویژگی‌های حرکت انقلابی و براندازانه را دارد، توضیح داد. در بحرین، مردم به دنبال اعتراض‌های گسترده، خواهان اصلاحات سیاسی هستند، اما با سرکوب شدید حکومت، قیام مردمی همچنان ادامه یافته و حکومت از نیروهای خارجی برای سرکوب مخالفان استفاده می‌کند. کشورهای اردن، الجزایر و کویت نیز با اعتراض‌های مردمی در جهت اصلاحات سیاسی روبه‌رو هستند.

جدول (۱)

کشور	تاریخ آغاز	ماهیت تحولات در آغاز	ماهیت تحولات تاکنون
تونس	۱۷ آذر ۸۹	اعتراض‌های گسترده، قیام و شورش مردم	انقلاب
الجزایر	۷ دی ۸۹	شورش، اعتراض‌های گسترده	اعتراض‌های گسترده، اصلاحات حکومتی
لیبی	۲۳ دی ۸۹	آشوب، درگیری مسلحانه و جنگ داخلی	جنگ داخلی و جنگ و دخالت خارجی
اردن	۲۴ دی ۸۹	اصلاحات، اعتراض‌های محدود	اعتراض‌های گسترده، اصلاحات حکومتی
یمن	۲۸ دی ۸۹	شورش، آشوب	اصلاحات حکومتی، اعتراض‌های مدنی مستمر
عربستان	۱ بهمن ۸۹	اصلاحات، اعتراض	اعتراض‌های محدود
مصر	۵ بهمن ۸۹	اعتراض‌های گسترده، قیام و شورش مردم	انقلاب
سوریه	۶ بهمن ۸۹	اعتراض‌های مردمی، شورش و قیام مسلحانه	اصلاحات حکومتی، جنگ مسلحانه
بحرین	۲۵ بهمن ۸۹	اعتراض‌های گسترده و اصلاحات	دخالت خارجی و قیام مردمی
کویت	۲۹ بهمن ۸۹	اعتراض‌های محدود و اصلاحات	استعفای دولت و اصلاحات دولتی

همان‌طور که در جدول (۱) مشهود است، تحولات منطقه در ابتدا با هدف دستیابی به حقوق شهروندی به وقوع پیوسته است، اما با سرکوب حکومت تغییر چهره داده و به دگرگونی‌های خشونت‌باری انجامیده که به راحتی نمی‌توان آن را مهار کرد. حتی در برخی کشورها از قبیل لیبی به جنگ داخلی و همچنین، دخالت بیگانگان و جنگ منتهی گردید. برای بررسی علل و ریشه‌های تحولات، لازم است به کاربست نظریه‌های علوم سیاسی، پردازیم. شیوه کار به این صورت است که فرضیه‌های استخراج‌شده از هر نظریه را در مورد کشورهای مختلف به طور مجزا آزمون می‌کنیم تا به علل تحولات از منظر تئوری‌ها دست یابیم.

۱. تونس

نظریه‌های مناسب با تحولات تونس عبارتند از: ۱. با مطالعه و بررسی تحولات کشور تونس، در می‌یابیم که تجمع ثروت در دست عده اندک به شکاف طبقاتی گسترده منجر شده و حاکمان با این کار، فساد اقتصادی را در جامعه ساختاری کرده و باعث به وجود آمدن مشکلات اقتصادی فراوان شده‌اند (Ross, 2011)، به طوری که مردم دیگر تحمل چنین وضعی را نداشتند. این وضعیت با فرضیه‌های مطرح در نظریه مبارزه طبقاتی هم‌خوانی دارد که وجود طبقات مختلف اقتصادی را باعث به وجود آمدن منازعات می‌داند. همچنین، بر اساس این نظریه، افراد با آگاهی از منافع اقتصادی مشترک، دست به رفتار جمعی در انقلاب‌ها می‌زنند که هدف از آن، دست‌یافتن به منافع اقتصادی طبقاتی است. ۲. با توجه به اینکه تظاهرات مردمی در پی چهار هفته باعث سقوط دولت بن‌علی شد، می‌توان به اهمیت نظریه رئالیسم سیاسی و نظریه قدرت در تبیین تحولات تونس اشاره کرد.

فرضیه اصلی این نظریه این است که ضعف سازمان سرکوب دولتی باعث وقوع انقلاب می‌شود که به نظر می‌رسد کناره‌گیری زودهنگام بن‌علی این نظریه را تصدیق می‌کند. فرضیه دیگر این نظریه، یعنی مبارزه انقلابی که مبارزه‌ای برای به دست آوردن قدرت سیاسی است، در مورد تونس نیز صادق است، چرا که وجود جنبش «النهضة»، اخوان المسلمین و حزب کنگره برای جمهوری خواهی، گواهی بر مبارزه در جهت به دست گرفتن قدرت سیاسی است. ۳. فرضیه‌های نظریه همبستگی اجتماعی نیز در مورد تونس صدق می‌کند. بر اساس این نظریه، اولاً، انقلاب فقط در جوامع در حال توسعه به وقوع می‌پیوندد که در مورد تونس

صحیح است. ثانیاً، عدم تعادل بین تقاضای مشارکت سیاسی و نهادهای سیاسی موجود، سبب وقوع انقلاب می‌باشد. با توجه به شرایط داخلی تونس که در استبداد به سر می‌برد و فعالیت احزاب به شدت ممنوع بود و رهبران مخالفان در تبعید به سر می‌بردند، می‌توان چنین نتیجه گرفت که عدم همبستگی اجتماعی یکی، از دلایل مهم وقوع انقلاب تونس است. ۴. درست است که احزاب اپوزیسیون در تونس به شکل مخفی وجود داشت و رهبران آنها در خارج از کشور در تبعید به سر می‌بردند، اما این رهبران در شکل‌دهی به تحولات کشور به صورت کاریزما مطرح نبودند و نمی‌توان گفت وجود کاریزما باعث به‌وجود آمدن انقلاب شده است. ۵. نظریه دیگری که به خوبی تحولات تونس را توضیح می‌دهد، نظریه فردگرایی روان‌شناختی است. بر اساس این نظریه، عقده‌ها و محرومیت‌های افراد آنها را به اتخاذ رفتارهای خشونت‌بار سوق می‌دهد که منجر به انقلاب می‌شود. این نظریه در رفتار محمد بوعزیزی، جوان تونسی که تنش را هیزم آتش انقلاب کرد، به طور روشن مشهود است. اقدام به خودسوزی سیاسی، یکی از رفتارهای خشونت‌باری است که افراد به دلیل ناکامی و سرخوردگی‌های اقتصادی و اجتماعی دست به آن می‌زنند تا اعتراض خود را به وضعیت موجود نشان دهند. ۶. چون شکل اعتراض‌ها در تونس به صورت همه‌گیر و گسترده بود، می‌توان نمودی از شکل‌گیری جامعه توده‌وار را در آن دید. از طرفی نمی‌توان نقش زیادی نیز به نخبگان داد. در واقع، عدم مشروعیت حکومت در دید مردم باعث به‌صحنه کشانده شدن توده‌های مردمی شد. ۷. نظریه توقعات فزاینده نمی‌تواند به درستی حوادث در تونس را تبیین نماید، چرا که کشور تونس شاهد هیچ گونه دوره‌ای از رفاه و رشد اقتصادی نبوده است. ۸. نظریه جانسون نیز تا حدودی با تحولات تونس سازگاری دارد. چنانچه در فرضیه این نظریه اشاره کردیم، از شرایط محیطی داخلی که جزئی از عوامل تأثیرگذار می‌باشد، می‌توان به جوان‌بودن جمعیت، اوضاع نابه‌سامان اقتصادی و اجتماعی اشاره کرد. همچنین، می‌توان به پدیده جهانی‌شدن و افزایش ارتباطات با جهان اشاره کرد که از عوامل تأثیرگذار خارجی است که ارزش‌های مردم را دچار تغییر می‌کند، به گونه‌ای که دولت نمی‌تواند پاسخ‌گوی نیازهای جدید مردم باشد. ۹. می‌توان ادعا نمود نظریه پاره‌تو در مورد تونس سنخیت ندارد، چرا که پاره‌تو عامل مهم وقوع انقلاب را نخبگان می‌داند که در اعتراض‌های تونس نقش پررنگی نداشت.

۲. مصر

۱. بر اساس گزارش‌های رسمی سازمان ملل، ۴۰ درصد جمعیت ۸۰ میلیونی مصر با درآمد تنها دو دلار در روز و در مرز فقر مطلق زندگی می‌کنند. این فقر در کنار بیکاری گسترده، به ویژه در میان نسل جوان و دانش‌آموختگان دانشگاهی، به طاعون جامعه مصر تبدیل شده است. این واقعیت، نظریه مبارزه طبقاتی را ثابت می‌کند که عوامل اقتصادی را مهم‌ترین عامل به وجود آورنده تحولات می‌داند. ۲. دومین نظریه در بررسی تحولات مصر، نظریه رئالیسم سیاسی است که ضعف دستگاه سرکوب دولت را عامل مهم وقوع انقلاب می‌داند. مصداق این نظریه در رفتار ارتش مشاهده می‌شود. به این صورت که نیروهای ارتش با وجود دستور سرکوب معترضان، از برخورد خشونت‌آمیز با مردم پرهیز کردند و بسیاری از آنها با درآوردن یونیفرم خود به معترضین پیوستند. ۳. با افزایش روند دموکراسی شدن در سطح جهانی، افراد خواهان مشارکت سیاسی در تعیین سرنوشت خویش هستند، اما به دلیل سیطره سه دهه استبداد مبارک، با عدم تعادل بین مشارکت سیاسی و نهادهای سیاسی موجود در مصر مواجه هستیم که یکی از دلایل وقوع انقلاب در این کشور است. در حقیقت، مردم مصر از حکمرانی مادام‌العمر خسته شده‌اند و خواهان مشارکت فعال سیاسی هستند. ۴. اشخاصی از قبیل محمد البرادعی و ایمن نور و رهبران اخوان المسلمین در اعتراض‌های مصر نقش پررنگ داشته و از مردم حمایت کرده و در صحنه حضور یافتند، اما به عنوان رهبر کاریزماتیک تحولات شناخته نمی‌شوند و ویژگی‌های کاریزما را ندارند. ۵. مصر هم مانند تونس، شاهد موجی از خودسوزی بوده است. خودسوزی‌ها در مقابل ادارات دولتی و در اعتراض به اوضاع کشور بوده است. از این رو، تحولات مصر نظریه فردگرایی روان‌شناختی را تأیید می‌کند. ۶. تحولات مصر را با توجه به حضور چشم‌گیر مردم که از هر گروه و قشری حضور داشتند، می‌توان بر اساس نظریه جامعه توده‌وار توضیح داد. ۷. نظریه توقعات فزاینده، نمی‌تواند به درستی حوادث مصر را تبیین نماید، چرا که مطالبات مردم مصر را نمی‌توان جزو توقعات فزاینده حساب نمود. در واقع، این مطالبات در پایین‌ترین سطح انتظارات از حاکمان قرار دارد. ۸. نظریه جانسون نیز مانند تونس در مورد مصر نیز صدق می‌کند. ۹. نظریه پاره‌تو در مورد مصر سنخیت ندارد، چرا که پاره‌تو عامل مهم را نخبگان می‌داند که در اعتراض‌ها نقش پررنگی نداشتند و اعتراض‌ها را بیشتر خود مردم سازمان‌دهی می‌کردند و روابط عمدتاً به شکل اینترنتی سازمان می‌یافت.

۳. لیبی

وضعیت در کشور لیبی به گونه دیگری رقم خورد و جنگ داخلی سرنوشت تحولات را مشخص کرد. به بررسی وضعیت این کشور از منظر نظریات مختلف می‌پردازیم: ۱. بر اساس نظریه مبارزه طبقاتی، منافع اقتصادی از عوامل به وجود آورنده اعتراض‌هاست. در مورد لیبی این فرضیه صادق است، زیرا درست است که لیبی از صادرکنندگان نفت است و از این منبع درآمد زیادی دارد، اما این درآمدها به جیب حاکمان روانه می‌شود نه مردم و این باعث شکاف طبقاتی بین مردم و حاکمان شده و مردم را برای به دست آوردن منافع طبقه مسلط ترغیب می‌کند. ۲. نظریه رئالیسم سیاسی و نظریه قدرت، قادر به شرح تحولات لیبی نمی‌باشد، زیرا همانطور که فرضیه این نظریه روشن می‌کند، اعتراض‌ها و انقلاب‌ها زمانی به وقوع می‌پیوندند که دستگاه سرکوب دولت ضعیف عمل نماید، اما همانطور که در لیبی شاهد هستیم، دستگاه سرکوب تا آخرین لحظه به سرکوب مخالفان ادامه داد تا جایی که نیروهای ناتو وارد عمل شدند. ۳. با توجه به فرضیات نظریه همبستگی اجتماعی، می‌توان تحولات لیبی را بررسی کرد. در مورد عدم همبستگی اجتماعی می‌توان گفت حاکم دیکتاتور لیبی با قبضه کردن قدرت در دست خود، امکان مشارکت سیاسی را از مردم گرفته و نهادهای سیاسی برای مشارکت مردم را از میان برداشته و با موروثی کردن حاکمیت، اعتراض مردم را برانگیخت. ۴. اعتراض‌ها در لیبی فاقد رهبری کارزماتیک بوده و به صورت جنبش‌های خودجوش مردمی بدون رهبری مشخص سازماندهی می‌شدند. بنابراین، نظریه کاریزما در مورد لیبی تأیید نمی‌شود. ۵. نظریه فردگرایی روان‌شناختی نیز قادر به تبیین تحولات لیبی نیست. گو اینکه این تحولات بیشتر در چارچوب قیام‌ها و شورش‌های قومی، قبیله‌ای و محلی بوده است تا فردی و شخصی. ۶. نظریه جامعه توده‌وار در مورد لیبی سازگار نمی‌باشد، چرا که فرضیه اصلی این نظریه این است که افراد از گروه‌ها و قبیله‌های خود جدا می‌شوند که در مورد لیبی صدق نمی‌کند. ۷. نظریه توقعات فزاینده نیز قادر به توضیح تحولات نمی‌باشد. ۸. در عین حال، نظریه جانسون، با توجه به اینکه به عامل عدم تعادل اشاره می‌کند، به خوبی می‌تواند به تبیین تحولات لیبی بپردازد. در لیبی، شاهد عدم تعادل در زمینه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی هستیم که به عاملی برای اعتراض مردم تبدیل شد. ۹. نظریه پاره‌تو در مورد لیبی تا حدودی صدق می‌کند، چرا که جنگ داخلی در لیبی را می‌توان جنگ گروه‌ها و قبیله‌های مختلف برای به دست گرفتن قدرت دانست و نخبگان برای به دست گرفتن قدرت تلاش می‌کنند.

۴. یمن

۱. یمن به لحاظ ساختاری از فقیرترین کشورهای جهان عرب می‌باشد. بنابراین، مسائل و مشکلات اقتصادی، یکی از عوامل به‌وجودآورنده اعتراض‌هاست که در قالب نظریه مبارزه طبقاتی قرار می‌گیرد. از این رو، مردم برای رسیدن به وضعیت خوب اقتصادی دست به قیام زده‌اند. ۲. نظریه رئالیسم سیاسی و نظریه قدرت، در قبال تحولات یمن قابل تبیین نمی‌باشد چون دستگاه سرکوب دولت هیچ‌گاه از سرکوب معترضان، بدون دخالت خارجی، عقب‌نشینی نکرد. ۳. صالح با حکومت ۳۳ ساله خود، امکان مشارکت سیاسی مردم را به صفر رساند، مردم از این وضع به تنگ آمده و خواهان مشارکت در صحنه سیاسی کشورشان هستند، اما با توجه به فقر سیاسی کشور، نهادهای سیاسی لازم وجود ندارد و این عامل یکی از عوامل به‌وجود آمدن اعتراض‌هاست. ۴. رهبری کاریزما در تحولات یمن به چشم نمی‌خورد. ۵. اعتراض یمنی‌ها بیشتر از اینکه ناشی از حقارت‌ها و عقده‌های فردی باشد، به دلیل محرومیت‌های قومی و قبیله‌ای است. بنابراین، نمی‌توان این اعتراض‌ها را بر اساس نظریه روان‌شناسی و فردگرایی توضیح داد. ۶. نظریه جامعه توده‌وار در مورد یمن سازگار نمی‌باشد، چرا که نقش قبایل و گروه‌ها در شکل‌دهی به اعتراض‌ها بسیار پررنگ است. ۷. نظریه توقعات فزاینده، با توجه به فرضیات آن، نیز قادر به توضیح تحولات نمی‌باشد. ۸. نظریه جانسون، با توجه به اینکه به عامل عدم تعادل اشاره می‌کند، می‌تواند به تبیین تحولات یمن بپردازد. در یمن نیز مانند لیبی شاهد عدم تعادل در زمینه‌های مختلف هستیم که به عاملی برای اعتراض مردم تبدیل شد. ۹. به نظر می‌رسد نخبگان قومی و قبیله‌ای نقش حساسی در شکل‌دهی به اعتراض‌ها بر عهده دارند. بنابراین، نظریه چرخش نخبگان پاره‌تو تا حدودی با این تحولات سازگار می‌باشد.

۵. بحرین

۱. در بحرین وضع متفاوت از دیگر کشورهاست. معترضان عمدتاً از میان شیعیان هستند که به رغم داشتن اکثریت، در حکومت سهمی ندارند. بنابراین، می‌توان گفت مردم بیشتر از آنکه به دنبال رسیدن به منافع اقتصادی باشند، خواهان سهم در قدرت سیاسی هستند. بنابراین، نظریه مبارزه طبقاتی در مورد بحرین صدق نمی‌کند. ۲. دولت بحرین از شیوه‌های مختلف

سرکوب علیه مخالفان استفاده کرده است. بنابراین، نظریه رئالیسم سیاسی در مورد این کشور کاربرد ندارد. ۳. اکثریت ۷۰ درصدی شیعیان این کشور تقریباً حضوری در نهادهای پادشاهی و مدیریتی یا تجارت کلان بحرین ندارند. بنابراین، آنها با اعتراض‌ها خواهان کسب آزادی و حقوق سیاسی بیشتر شدند. شیعیان بحرین خواهان مشارکت در قدرت هستند، اما سال‌هاست از تبعیض توسط اقلیت سنی حاکم شکایت می‌کنند. خاندان حاکم بحرین از مذهب تسنن پیروی می‌کند، اما اکثر مردم این کشور را شیعیان تشکیل می‌دهند. بنابراین، بر اساس نظریه همبستگی اجتماعی، می‌توان گفت عدم تعادل بین افزایش مشارکت سیاسی و نهادهای سیاسی از عوامل اعتراض‌هایی باشد. ۴. نظریه کاریزما در تحولات این کشور کاربرد ندارد. ۵. نمی‌توان بر اساس نظریه فردگرایی روان‌شناختی، تحولات این کشور را توضیح داد، به این دلیل که اعتراض‌ها در این کشور رنگ و بوی مذهبی دارد و به دلیل سرخوردگی‌های اقتصادی و اجتماعی افراد نیست. لازم به ذکر است که اقلیت سنی حاکم بر جمعیت دو سومی شیعه، مشکل اصلی معترضان است. ۶. نظریه جامعه توده‌وار در مورد بحرین سازگار نمی‌باشد، چرا که نقش شیعیان در شکل‌دهی به اعتراض‌ها بسیار پررنگ است و ما شاهد جامعه توده‌ای آنگونه که اشاره شد، نیستیم. ۷. نظریه توقعات فزاینده، با توجه به فرضیات آن، نیز قادر به توضیح تحولات نمی‌باشد. ۸. درست است که حاکمیت دوران زیادی است که حقوق مردم را پایمال می‌کند، ولی بر اساس نظریه جانسون می‌توان نتیجه گرفت تغییر در خارج از کشور، از قبیل حوادث در کشورهای عربی و پیروزی مردم، جرأت اعتراض را به مردم بحرین داد. بنابراین، نظریه جانسون به خوبی می‌تواند تحولات را تبیین نماید. ۹. به نظر می‌رسد نخبگان مذهبی نقش حساسی در شکل‌دهی بر اعتراض‌ها بر عهده دارند. بنابراین، نظریه جابه‌جایی نخبگان پاره‌تو تا حدودی با این تحولات سازگار می‌باشد.

در مورد کشورهای عربستان، اردن، الجزایر و کویت، می‌توان گفت نظریه همبستگی اجتماعی بیشترین کاربرد را دارد. بر اساس این نظریه، اعتراض‌ها برای افزایش مشارکت سیاسی مردم شکل می‌گیرد. جدول (۲) به طور خلاصه به بررسی تحولات در کشورها و ارتباط آنها با نظریه‌ها می‌پردازد.

نتیجه گیری

این مقاله نشان داد نام گذاری تحولات ۲۰۱۱ خاورمیانه از یک سو و علت یابی یا دلیل کاوی آن از سوی دیگر، امری سهل و ممتنع است. البته، با واکاوی ادبیات شکل گرفته درباره این تحولات، می توان دریافت که تکرار آن دربارۀ ماهیت این تحولات و علل آنها وجود دارد. این مقاله تلاشی برای کاربرست مفاهیم کلیدی و نظریه های محوری در رشته علوم سیاسی، در تحولات اخیر خاورمیانه موسوم به بهار عربی و بیداری اسلامی بود. همان گونه که مشخص شد، این حوادث در شروع و تداوم و پایان یکسان نبودند و برخی حتی اگرچه در شروع شکل و شمایل انقلاب نداشتند، در نهایت به انقلاب منجر شدند. درباره علل نیز می توان گفت این تحولات تک علتی نبوده و مجموعه ای از عوامل در شکل گیری آنها دخیل بودند. این تحولات در کشورهای مختلف که عمدتاً عربی اند، دارای شباهت ها و تفاوت هایی است که خود نیاز به تحقیقی جداگانه دارد.

منابع

- آقابخشی، علی و مینو افشاری راد (۱۳۷۹): **فرهنگ علوم سیاسی**، تهران: چاپار.
- آرنت، هانا (۱۳۶۱): **انقلاب**، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی.
- آرنت، هانا (۱۳۶۶): **توتالیتاریسم**، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: جاویدان، چ دوم.
- بریتون، کرین (۱۳۷۰): **کالبدشکافی چهار انقلاب**، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نو.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۴): **جامعه‌شناسی سیاسی**، تهران: نی.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۲): **آموزش دانش سیاسی**، تهران: نگاه معاصر، چ دوم.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۷): **انقلاب و بسیج سیاسی**، تهران: دانشگاه تهران.
- بوتول، گاستون (۱۳۶۸): **جامعه‌شناسی جنگ**، ترجمه هوشنگ فرخجسته، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- تیلی، چارلز (۱۳۸۹): **جنبش‌های اجتماعی ۲۰۰۴-۱۷۶۸**، ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران: دانشگاه امام صادق(ع).
- دهشیر، حسین (۱۳۹۰): «بهار عرب: شورش بر مدرنیته وارداتی»، **اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، شماره ۲۸۳، شیرودی، مرتضی (۱۳۸۸): «انقلاب اسلامی و بیداری اسلامی»، **فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی**، سال پنجم، شماره ۱۶، بهار.
- علی بابایی، غلامرضا (۱۳۶۹): **فرهنگ علوم سیاسی**، چ دوم، تهران: شرکت نشر و پخش ویس، جلد دوم
- کلاو اسمیت، برایان (۱۳۸۴): **فهم سیاست جهان سوم**، ترجمه امیرمحمد حاجی‌یوسفی و محمد سعید نجفی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی
- کیا، علی‌اصغر و عبدالصمد محمودی (۱۳۹۰): «نقش شبکه‌های اجتماعی در انقلاب تونس»، **فصلنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، شماره ۲۸۳
- کوهن، استانفورد (۱۳۸۱): **تئوری‌های انقلاب**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: قومس.
- روشه، گی (۱۳۷۴): **تغییرات اجتماعی**، ترجمه منصور وثوقی، تهران: نی، چ ششم

گیدنز، آنتونی (۱۳۸۶)؛ جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نی، چ هشتم
 مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۵)؛ تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
 نای، جوزف (۱۳۸۷)؛ قدرت نرم، ترجمه روحانی و ذوالفقاری، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)
 هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۲)؛ سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، محسن ثلاثی، تهران: علم، چ سوم

- Anderson, Lisa (2011), "Demystifying the Arab Spring: Parsing the Differences Between Tunisia, Egypt and Libya", **Foreign Affairs**, 90, 3.
- Aneja, Atul (2011), "Protest Movements in West Asia: Some Impressions", **Strategic Analysis**, 35,4, July.
- Coyne, Christopher J. & Ravhel Mathers (2009), "The Fatal Conceit of Foreign Intervention", available at:
http://www.ccoyne.com/The_Fatal_Conceit_of_Foreign_Intervention.pdf
- Dadush, Uri and Michele Dunne(2011)," American and European Responses to the Arab Spring: What's the Big Idea?","**The Washington Quarterly**, 34,4, Fall.
- Goldstone, Jack A (2011), "Understanding the Revolution of 2011: Weakness and Resilience in Middle Eastern Autocracies", **Foreign Affairs**, May/June.
- Haass, Richard (2011), "How to Read the Second Arab Awakening", Op-Ed, **Financial Times**, March 8.
- Ross, Michael L. (2011), "Will Oil Drown the Arab Spring? Democracy and the Resource Curse", **Foreign Affairs**, 90,5.
- Smith, Lee (2011), "Weakening Washington's Middle East Influence", **Middle East Quarterly**, Vo. XVIII, No. 3.
- Sorenson, David (2011), "Transitions in the Arab World: Spring or Fall?","**The Washington Quarterly**,؟؟؟
- Zagorski, Paul (2009), **Comparative Politics**, New York: Routledge.